

جنگ افروزی آمریکا

راه‌حلهای نوین برای سرمایه‌گذارهای شرکتهای بزرگ چند ملیتی

جورج بوش امروز در دیدار با رهبران کنگره آمریکا؛ ۷۵ میلیارد دلار برای پرداخت هزینه جنگ تنها برای یکماه درخواست کرد.
در حاشیه جنگ افروزی آمریکا علیه عراق؛ مقاله مندرج در «کارگر سوسیالیست» (اواخر ۲۰۰۱)، مجدداً انتشار می‌یابد.

کارگر سوسیالیست - ۲۵ مارس ۲۰۰۳

روز بروز و مرحله به مرحله دلیل لزوم روی کار آمدن جناح راست بورژوازی در دولت آمریکا و انتخاب جورج بوش به سمت رئیس جمهور آن با استفاده از هر دوز و کلک لازم در انتخابات سال گذشته، آشکار میگردد. جسارت به دزدی و تقلب در امر رأی‌گیری، آنهم بداندانان باز در انتظار عمومی، ریسکی بود که جناح جمهوریخواه بدون برنامه و هدف، دلیلی نداشت که برداشته و آنگونه خصلت غیر دموکراتیک خود را بر ملا سازد. این رژیم میدانست که در پس برداشتن این قدم جسورانه و غیر دموکراتیک کاری خواهد کرد که مردم نه تنها آنرا فراموش کنند، بلکه از جورج بوش چنان «قهرمانی» بسازد که حتی جناح چپ بورژوازی آن نظام، یعنی حزب دموکرات آن هم در برابر او سرفرود آورد.

از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر به واشنگتن و نیویورک گرفته تا پخش بیماری «سیاه زخم» (یا Anthrax) و بقیه برنامه‌های امپریالیزم جهت موجه جلوه دادن جنگ افروزی خود در افغانستان و گسترش آن در منطقه را به بهترین نحو میتوانیم از زبان مطبوعات امپریالیزم در خطاب به بورژوازی خود، بشنویم و نتیجه‌گیری کنیم:

یک خبرنامه داخلی که صرفاً برای ۳۰۰۰ عضو شرکت بیمه «لوید» منتشر میشود، در مقاله‌ای تحت عنوان «حمله به ایالات متحده آمریکا» مینویسد: «قبل از حملات ۱۱ سپتامبر، بازار بشدت افت کرده بود. اما از آن تاریخ تا کنون، قیمت بیمه بقدری بالا رفته که امکان بردن سودهای کلان را بوجود آورده است.»

این شرکت، بزرگترین شرکت بیمه بین‌المللی است و سهامداران آن از میلیاردهای انگشت شمار در سطح جهان میباشند. در این مقاله پیش‌بینی میشود که: این شرکت «...حالا ممکن است فرصت بستن قراردادهای سودآور را داشته باشد.»

حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر گذشته، باعث شد که بیمه شرکتهای هواپیمایی بین ۴۰۰ تا ۶۰۰ درصد بالا برود. شرکت لویدز بیمه پنج شرکت هواپیمایی بزرگ جهان را تأمین میکند و این به معنای تحت کنترل داشتن ۲۵ درصد بیمه‌هوائی در سطح جهان میباشد. بیمه‌هوائی در زمان جنگ با رقیب باورنکردنی، برابر ۱۴۰۰ درصد افزایش یافته است.

دولت انگلستان تقبل کرده است که بخشی از بهای افزایش قیمت بیمه این شرکتهای هواپیمایی را بپردازد. به عبارت دیگر، از این طریق پول مالیات شهروندان عادی آن کشور را روانه جیبهای سهامداران این شرکت بیمه چند میلیاردی مینماید. لویدز، بعد از شرکت «بیمه دریایی و آتش توکیو» دومین صنعت بیمه در جهان است. سهام این شرکت بطور متوسط از مبلغی برابر ۱۰ میلیارد دلار شروع میشود. «دو جونز» برای مثال، ۸۳ درصد از بیمه خود را از طریق این شرکت تهیه میکند.

در سال ۲۰۰۰، لویدز ۱۱۸ میلیون پوند (surplus) داشت که ۵۴ درصد نسبت به سال ۱۹۹۹ افزایش نشان میداد.

از طرفی دیگر از روز ۱۱ سپتامبر تا کنون ملاحظه میکنیم که تبلیغات رادیو و تلویزیونهای آمریکا از زبان مسئولان مختلف رژیم حاکم سه خصلت عمده داشته است: یکی تشویق مردم به خرج کردن، دیگری ایجاد تشویش و نگرانی در مردم در رابطه با حمله‌های تروریستی و بالاخره آماده کردن روحی مردم برای رفتن به جنگ، جنگی طولانی.

اولی، همانطور که مسئولان امر هم خودشان اقرار کرده‌اند، به منظور «گردش اقتصاد» کشور است، یا به عبارت دیگر کمک به گردش درآوردن اقتصاد راكد نظام سرمایه‌داری ایکه بالاخص پس از روی کار آمدن دولت جورج بوش به ناگاه مسیرسرازی را پیمود.

دومی (از حوادث روز ۱۱ سپتامبر گرفته و بعد بیماری سیاه زخم و حالا هم احتمال حمله به پلهای بزرگ در ایالات کالیفرنیا و نظیر اینها در آینده) هم به منظور زنده نگه داشتن شرایط «اضطراری» کشور دانما بکار برده میشود. مثلاً اخراج هزاران هزار از کارکنان هواپیمایی‌های کشور، آنهم پس از چند سال مبارزه و درگیری با مدیریت این هواپیمایی‌ها برای اضافه حقوق، پوزخندی بود به ریش همه این کارکنان. در نتیجه در این شرایط از یکطرف، جیب بخشی از بورژوازی کشور پر شده و بخشهای دیگر نیز بدون دردمس، با اخراج کارکنان خود، سود رسانی صنعت خود را تضمین میکنند.

در حال حاضر بر اثر همه حوادث و شرایط بوجود آمده، گرداندگان دولت جورج بوش دارند نهایت سعی خود را میکنند تا با گذاشتن انواع سخنرانی‌ها و ملاقات با مطبوعات خود، با لحنی عوامفریبانه مردم را به عقب نشینی و سکوت در برابر سیاستهای غیرعادلانه

خود و ادار سازند. سیاستهایی که در آب گل آلود، لقمه نان گلو مردم کم درآمد و کارگر را با افزایش درصد بیکاری به بیش از ۵/۴، بیرون کشیده و به جیب اربابان سرمایه دار خود میریزد. درصد بیکاری ۵/۴ درصد در طول بیست سال گذشته بی سابقه بوده است. لذا میبینیم که حوادث اخیر، بخصوص از جنبه اقتصادی، تأثیرات شوم اقتصادی این حوادث و سیاستهای اتخاذ شده در پی آن، در زندگی تمام مردم این، البته تنها به آمریکا محدود نمیشود؛ تأثیرات شوم اقتصادی این حوادث و سیاستهای اتخاذ شده در پی آن، در زندگی تمام مردم جهان به موازات تأثیرات آن در داخل آمریکا، ملاحظه شده است. بیکاری، رکود اقتصادی شدید و نژادپرستی در اروپا پا به پای آمریکا دامن زده شده است (رفتار غیر دموکراتیک مقامات دولتی آلمان و انگلستان با پناهندگان و خارجیانی که از کشورهای شرقی آمده اند، خود درخور گزارشی جداگانه است). یا در آن سوی سکه، سرمایه داران بزرگ سایر کشورهای جهان نیز توانسته اند از همین آب گل آلود ماهی گرفته و سیاستهایی را که پیش از حوادث ۱۱ سپتامبر در سر داشتند، امروز به آسانی پیاده کرده و دیگر کسی هم در محلهای ملاقات سران کشورهای امپریالیستی، جمع نشده و شعارهای ضد گلوبالیزاسیون نمیدهد و بر اثر همین جو موجود، دستگاہهای خبری بورژوازی هم تمامی خبرهای مربوط به اعتراضات ضد جنگ دسته های بزرگ مردم را در ایالات مختلف آمریکا و سراسر اروپا سانسور میکند. خبرگزاریهای امپریالیزم در این مدت فقط تظاهرات مردم افغان آواره در پاکستان و پاکستانیهای مخالف جنگ را گزارش کرده است. در حالیکه از همان ابتدا که حمله به افغانستان مطرح گردید، یعنی از ۱۲ سپتامبر تا کنون، به دفعات متعدد در کشورهایمانند آلمان، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، سوئد و یونان تظاهرات ضد جنگ انجام شده است. بالاخره اینکه با برانگیختن احساسات ملی، مذهبی و نژادپرستی در میان مردم آمریکا و اروپا، آنها را نه تنها آماده جنگ کرده اند، بلکه بطور مرتب به «دراز مدت» بودن آن گوشزد میکنند.

دولت جورج بوش با همکاری همه جانبه تونی بلر، رئیس دولت انگلستان، پرچم ننگین جنگ افروزی را با یکی از فقیرترین کشورهای جهان بر دوش گرفته و با دروغهای کودکانه خود، تحت عنوان «ریشه کن» کردن تروریسم، روزانه هزاران هزار کودک، زن و مرد افغانی را که در زندگی هیچ چیز ندارند که به بازند، جز بدن ازرقم رفته اشان، ترور میکند. ارتش آمریکا با گرفتن منوپول خبری جنگ در افغانستان از سازمان ملل در همان ابتدا، مانع پخش اخبار واقعی جنگ و میزان کشته، مجروح و آسیب دیده مردم بی دفاع افغانی و اماکن زندگی آنها شد. در اوائل در بوق و کرانای خود دائم دم از کمک رسانی به مردم افغان و «فقط» بمباران اماکن نظامی طالبان را میکرد. تا اینکه بیمارستان صلیب سرخ در کابل بمباران گردید و مدیرکل و نماینده صلیب سرخ جهانی از شغل خود استعفاء داده و خبر کشته شدن مردم افغان از طریق رسانه های مستقل، تظاهرات مردم در سطح جهان بر علیه جنگ سروصدا راه انداخته و بوش دیگر نمیتوانست مردم آمریکا و سایر کشورهای جهان را در پوسته بی خبری و سانسور نگهدارد. آنگاه رئیس جمهور آمریکا در یک سخنرانی خطاب به ملت آمریکا و سپس در یک مصاحبه مطبوعاتی در جواب خبرنگاری که به او گفت: «...پس کشتن شدن مردم افغانی را در این بمبارانها چگونه توضیح میدهید؟»، گفت: «جنگ جنگ است و در هر جنگی عده ای بیگناه کشته میشوند. ما کاری در این باره نمیتوانیم بکنیم.» آنچه که ما در رابطه با این جنگ عملاً میبینیم مسئله بن لادن نیست، بلکه مسئله سر جا پای نوین محکم کردن آمریکا در منطقه است. امپریالیزم به سرکردگی آمریکا، امروز در منطقه خاور میانه و خاور نزدیک رژیمی که بتواند قابل اعتماد باشد، ندارد و لذا در پی برچیدن رژیمهایی مانند صدام و طالبان است.

از زمان سقوط دولت شوروی در سال ۱۹۹۰، چشم امید سیاستمداران امپریالیزم در ابتدا به جمهوریهای کوچک شمال دریای خزر بود. اما یکی به دلیل سقوط اقتصادی هرچه بیشتر این کشورها از سال ۱۹۹۰ تا کنون و جو سیاسی نا آرام آنها و دیگر به دلیل طولانی بودن مسیر انتقال نفت از مخازن نفت شمال دریای خزر به مناطق و کشورهای امن در آن منطقه مستلزم مخارج بسیار زیاد و ریسکهای بزرگ میشد، جناح راست بورژوازی در ابعاد جهانی به این نتیجه رسید که باید «فکری اساسی» در رابطه با کشورهای خلیج فارس کرد.

در این مدت بر سر چگونگی پیاده کردن این «فکر اساسی»، بین تمام جناحهای درون امپریالیزم توافق نظر وجود نداشته است. طرح حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، پخش بیماری سیاه زخم و هر آنچه که بعنوان «خطر» ترور در آینده تبلیغ گردد نیز راههایی هستند که الزاماً مورد تأیید تمام جناحهای حاکم در بورژوازی کشورهای امپریالیستی نمیشد.

برای مثال، در حال حاضر بین برخی از اعضای فعال درون حزب جمهوریخواه در رابطه با طرز پیشبرد سیاستهای دولت اختلاف است. مثلاً در حالیکه دسته ای خواهان حمله بلافاصله و بمباران کردن شدید افغانستان بود، دسته ای دیگر از حاکمیت مخالف این تندروی شد. نمونه دیگر اینکه در حالیکه هفته گذشته استاندار ایالت کالیفرنیا و وزیر دفاع دولت بوش خواهان پخش خبر «احتمال خطر» بمبگذاری چند پل بزرگ در شهرهای این ایالت بودند، وزیر امور خارجه آن کشور پخش این خبر را ایجاد جو «حساس» در میان مردم اعلام کرد. (سی ان ان)

لذا در حالیکه آمریکا مشغول جنگی خانمانسوز در اینسوی جهان است، در آنسو، اختلافات بر سر سیاست جنگ در داخل دستگاه حاکمیت بالا گرفته و دو دستگی را حتی فراسوی تفاوتهای حزبی برده است. از جمله اختلاف، یکی بر سر کشیدن پای عراق در این جنگ میباشد. موافقین این سیاست خواهان مسنول قلمداد کردن صدام حسین در پخش بیماری سیاه زخم است، تا بهانه ای برای حمله جدید به عراق داشته باشد.

مثلاً «وال استریت ژورنال» در سرمقاله ۱۸ اکتبر خود آورد که: «دلایل و شواهد موجود دال بر اینستکه جناح راست (درون حکومت) حتی پیش از بمباران افغانستان خواهان انداختن مسنولیت بیماری سیاه زخم بگردن صدام بود و آن زمانی بود که این بیماری شایع نشده بود» (البته بعداً این خبر به نحوی دیگر در همه رادیو و تلویزیونها و مطبوعات آمریکا پخش گردید). مثلاً در گزارش خاص ای بی سی در رابطه با سیاه زخم در روز ۲۶ اکتبر اعلام کرد که تحقیقات خاص در این زمینه ثابت میکند که صدام حسین پشت این امر بوده است.

اگر ما سابقه سیاستهای دهه اخیر دولت آمریکا و اختلافات بین حزب جمهوریخواه را با حزب دموکرات مرور کنیم، این جدا شدن فراجزی را از آن زمان تا کنون میتوانیم دنبال کنیم.

ادعاهای بخشی از بورژوازی آمریکا در سال ۱۹۹۴ که عراق دارای اسلحه بیولوژیکی است و جوابهای محققان سازمان ملل مبنی بر نابودی آنها، سپس کشمکش جناح راست افراطی درون حزب جمهوریخواه با کلینتون، رئیس جمهور حزب دموکرات وقت و ایجاد هیاهو و آبروریزی برای او بر سر مسئله مونیکا لویونسکی... و بالاخره گرفتن قدرت دولتی در انتخابات ریاست جمهوری سال گذشته از طریق تقلب، همه گویای لبریز شدن طاقت جناح راست درون بورژوازی آمریکا (و اروپا) از سیاستهای ناکام حزب دموکرات آن کشور است.

یکی از مسائل مهمی که در این مقطع از زمان برای مارکسیستهای انقلابی میتواند مطرح باشد اینستکه: حال که شناخت ما از ماهیت این جنگ گویای آنستکه این در واقع جنگ افروزی امپریالیزم در منطقه بوده و به منظور گشایش راه حلهای نوین برای سرمایه گذارهای شرکتهای بزرگ چند ملیتی است و امپریالیزم برای رسیدن به اهداف خود، نقشه ادامه جنگ را برای مدتی نامعلوم و دراز مدت دارد، پس آیا این مسئله تنها مرتبط به افغانستان یا عراق میشود، یا اینکه در واقع این اعلان جنگی است با تمام مردم منطقه که بالاخص جزو طبقه بورژوازی کشورهای منطقه نبوده و منافعشان در تضاد کامل با آتش افروزان این جنگ قرار میگیرد؟

آنچه که مسلم است اینستکه امپریالیزم به سرکردگی آمریکا، خواهان یک «کودتا» در منطقه است و با برداشتن صدام و رژیم طالبان و روی کار آوردن کسانی مانند رئیس جمهور نظامی پاکستان، خواهد توانست به راحتی بر میزان فروش نفت، قیمت آن و نوع صنایع تولیدی در منطقه و حتی کنترل مستقیم دستمزد کارگران دست یابد؛ دقیقاً سیاستی که هم اکنون شرکتهای چند ملیتی در برخی از سایر کشورهای جهان سوم نقداً پیاده کرده است.

نتیجه اینکه جنگ اصلی امپریالیزم در منطقه در واقع، جنگ با توده ها است و ناشی از همان سیاستهایی است که در نشستهای اخیر سران کشورهای شرکت کننده در «اجلاس سازمان تجارت جهانی» در کشورهای مختلف جهان برگزار گردید و با انبوه مخالفان روبرو شد.

مبارزات آنگونه ای، اگرچه قابل تقدیر است، اما در عمل میبینیم که امپریالیزم را از رو نبرد. این درس عملی را ما در مارکسیزم اینگونه در تحلیل میاموزیم که مبارزات توده ای که ریشه در رهبری طبقه کارگر نداشته باشد و مبارزاتی که با برنامه انقلابی و مداوم نبوده و رهبری طبقه کارگر آن در مفهوم واقعی مارکسیزم، انقلابی نباشد قادر نخواهد بود که ضربه کار را بر پیکر سرمایه داری جهانی وارد نماید.

با این تعریف، لذا لازم میشود که جریانهای کارگری مستقل (از احزاب و جریانات وابسته به دولت یا هر جریان بورژوازی دیگر- حتی اگر این جریانات مخالف رژیمهای حاکم در منطقه باشند) موجود در این کشورها با آگاهی و درک کامل از اهداف دراز مدت امپریالیزم و در راستای ایجاد یک تشکیلات مشترک و مخفی در پی دفاع از یکدیگر برخیزند. این مبارزه، مبارزه ای ملی نیست که مردم هر کشوری خود مسئول دفاع از قلمرو خود باشد؛ این جنگ، دارا با ندارد، صاحب سرمایه با کارگر، ستمگر با ستمدیده است و مرز ملی، مذهبی و نژادی ندارد.

در راستای این حرکت، کارگران منطقه نیاز صد در صد به حمایت کامل کارگران کشورهای را دارند که صاحبان این شرکتهای از آنها برخاسته اند.

طبقه کارگر منطقه متکی بر تشکلهای و سازمانهای سیاسی خود تنها نیرویی است که با حمایت طبقه کارگر جهانی میتواند از این جنگ پیروز بیرون آید. در این راستای ضرورت ساختن یک سازمان بین المللی کارگری نیز در دستور کار قرار می گیرد.

سارا قاضی

۷ نوامبر ۲۰۰۱